

واکاوی گفتمان عدالت در فلسفه سیاسی قرن بیستم؛ رویکردها و روندها

دکتر حسن شمسینی غیاثوند*

چکیده

عدالت یکی از مهمترین محورها و نمادهای مفهومی فلسفه سیاسی غرب از ابتدا تاکنون بشمار می‌آید، ولی این مفهوم در سیر تاریخی خود بخصوص در سده بیستم با تحولات معنایی خاصی مواجه بوده است، چرا که همانند سایر مفاهیم علوم اجتماعی تحت تاثیر دو متغیر زمان و مکان است. در واقع می‌توان گفت که سرمشق‌های فکری عدالت در سده بیستم تحول یافت، چرا که سده بیستم با تحولات شگرفی در عرصه‌های معرفتی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی و در واقع با بحران‌هایی در لیبرالیسم، سرمایه داری، تکنولوژی و... مواجه شد. این تحولات باعث شکل‌گیری معانی و نظریه‌هایی جدیدی در عدالت همچون نظریه قراردادگرایی رالزی، اختیارگرایی نوزیک، مساوات طلبی دوورکین، توهم‌گرایی پست مدرنیستی، وضعیت خودجوشی هایک و... شد. در این تئوری‌ها بر مفاهیمی و اصولی همچون لزوم تعادل آزادی با عدالت، ارزش‌گرایی، وداع با عدالت دولت محور، افول نگرش سیستمی به عدالت، تاکید بر حوزه عمومی عدالت یا دموکراسی اجتماعی تاکید می‌شود. نوشتار حاضر تلاش دارد این مهم را واکاوی نماید.

کلید واژه‌ها

عدالت، نظریه قراردادگرایی، اختیارگرایی، مساوات طلبی، توهم‌گرایی پست مدرنیستی، حوزه عمومی عدالت

* استادیار علوم سیاسی و عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تاکستان

واکاوی گفتمان عدالت در فلسفه سیاسی قرن بیستم؛ رویکردها و روندها

مقدمه

عدالت یکی از مفاهیم اساسی زندگی بشری و به همین دلیل یکی از مهمترین مفاهیم فلسفه سیاسی بوده است، چرا که هدف اساسی فلسفه سیاسی پاسخگویی و تبیین مسایل محوری زندگی همچون سعادت و چگونگی تحقق اخلاق در جامعه بوده است، و به همین دلیل فلاسفه سیاسی به عدالت بعنوان یکی از بنیادهای اساسی ارزش‌های انسانی پرداخته‌اند. از زمان تأسیس فلسفه سیاسی تاکنون تمامی تلاش‌های فلاسفه سیاسی در جهت پاسخ‌گویی و چگونگی تحقق ارزش‌های چون عدالت، برابری و آزادی بوده است. چرا که فلسفه سیاسی با انسان سرو کار دارد و در صدد پاسخ‌گویی به مهمترین سؤالات او است که در این میان عدالت بالاترین و گرانبهارترین ارزش از سوی اکثریت جامعه و متفکران شناخته شده است. گرچه همه انسانها به اهمیت عدالت واقف هستند و یکی از خواسته‌ها و آرمان‌های بشری در تاریخ بوده از نظر عده‌ای عدالت برتر از سایر ارزش‌ها تلقی می‌شود، چرا که سایر ارزش‌ها از جمله خود آزادی با سؤالات و ابهامات بسیار زیادی مواجه است و حتی می‌توان گفت که آزادی وسیله و ابزاری جهت تحقق عدالت می‌باشد چنان که اکثریت متفکران سیاسی غرب بخصوص ایده‌آلیست‌ها همچون افلاطون و کانت عدالت را برتر از آزادی و برابری تلقی کردند. کانت یکی از متفکران بزرگ جدید غرب علی‌رغم آنکه آزادی را حکم اول عقل می‌داند ولی معتقد است که اگر عدالت نباشد زندگی کردن به زحمتش نمی‌ارزد.

گفتار اول: تعریف از عدالت؛ نگرشی مفهومی

در زمینه عدالت باید به نکات و مسائل خاصی توجه داشت. یکی از این نکات این است که چه الزامی برای تعریف عدالت وجود دارد؟، چرا که نگرش‌های مختلفی نسبت به مفهوم عدالت وجود دارد و تعریف جامع و واحدی نمی‌توان از مفهوم عدالت بیان کرد و از سوی دیگر متغیر زمان و مکان نقشی اساسی در تعریف عدالت دارند. پاسخی که وجود دارد این است که به رغم تفاوت و اختلاف نظری که در مساله عدالت وجود دارد از یک سو اتفاق نظر نیز در برخی از جنبه‌ای عدالت وجود دارد، از سوی دیگر با توجه به اهمیت عدالت برای همه انسانها بالطبع لزوم تعریف از آن نیز به وجود می‌آید. نکته دیگر اینکه به هر حال هر متفکر و نویسنده‌ای در ابتدای نظریه خود باید به تعریف و ویژگی‌های عدالت از نظر خود بپردازد تا فهم آن نظریه امکان‌پذیر باشد.

فصلنامه مطالعات سیاسی؛ سال دوم، شماره ۶، زمستان ۱۳۸۸

نکته دیگر اینکه چه پارامترها، متغیرها و عناصری در تعریف عدالت تأثیر گذارند؟ یکی از این عناصر ساختارها و در واقع گفتمان‌ها و گزاره‌های شکل گرفته در هر دوره تاریخی می باشد چرا که هر گفتمانی نگرش‌ها و چارچوب خاصی را نیز بوجود می‌آورد. در واقع باید گفت که در هر متغیر جغرافیایی و معرفتی یا به عبارتی دیگر جغرافیای طبیعی و جغرافیای معرفتی ساختارهایی وجود دارند که بر رویکرد هر جامعه از عدالت تأثیرگذار هستند. تا زمانی که این ساختارها تغییر نکنند چهارچوب اساسی تعریف عدالت نیز تغییر نخواهد یافت. یکی از دلایل تحول معنایی در اندیشه‌های غرب در سده ۱۴ و ۱۵ میلادی و همین‌طور یکی از دلایل متفاوت بودن نگرش‌ها به مفهوم عدالت در جهان اسلام و جهان غرب ناشی از همین ساختارهای معرفتی، فرهنگی و اقلیمی است. به هر حال عامل اساسی تأثیرگذار بر تعریف عدالت ساختارها هستند. ولی بجز مساله ساختارها باید به عناصر میانی همچون مذهب، متغیرهای زمانی، ورود ارزش‌های جدید به یک جامعه و تحولات سیاسی توجه داشت. نکته دیگر در تعریف عدالت ارتباط آن با ارزش‌های دیگر می‌باشد. به عبارت دیگر برای درک بهتر مفهوم عدالت باید به مفهوم مخالف آن به‌طور مثال ظلم توجه کرد. در واقع درک مفاهیم نزدیک و مرتبط به عدالت، فهم عدالت را آسانتر خواهد کرد. باید گفت که مفاهیمی که با لذات تفسیر بردارند ایجاد اختلاف شکل می‌گیرد و هر کسی براساس عقل و برداشت خود قرائت و رویکرد جدیدی ارائه می‌دهد جالب آنجاست که بسیاری از کسانی که متهم به بی‌عدالتی، فساد اخلاقی و عقیده در گذشته شده‌اند امروزه از معلمان اخلاق بشرند. اهمیت عدالت از چنان عظمتی برخوردار است که همه مردم، حاکمان و متفکران در صدد این هستند که عدالت خواه تلقی شوند و در واقع به هیچ وجه مایل به اتهام بی‌عدالتی به خود نیستند.

راسل کرک معتقد است که معنای عدالت در وهله نخست به این بستگی دارد که مطالعه کننده زن است و یا مرد و از چشم کدام جنسیت به قضیه نگاه می‌کند. آیا تعریفی عدالتی که می‌خواهیم عرضه کنیم از نقطه نظر قاضی مشهوری است و یا فقط یک همسایه و شهروند گمنام است که در مواجهه با هر فردی، وی را مسوول تمام اعمالش می‌داند. به‌طور خلاصه در تعریف عدالت این گونه می‌توان گفت که فقط انسان‌ها (که اکثریت آنها تاکنون از مردان بوده‌اند) هنجارها و قوانین عدالت را نوشته‌اند. وقتی که من شروع کردم به نوشتن کتابم تحت عنوان «ذهن محافظه کار» این نکته را کشف کردم که واژه «محافظه کاری» کلمه‌ای کلی و عمومی است که نشان‌دهنده اعتقادات و اعمال گروهی از مردن و زنان بر جسته جامعه است که

عدالت را تعریف می‌کنند. این افراد مایلند ارزش‌های دائمی را در جامعه خود تعریف و از آن پاسداری کرده و نام عدالت را بر آن بنهند. بنابراین در تعریف عدالت نباید فراموش کنیم که بخش عمده آن مربوط می‌شود به آشنایی با افرادی که بنا بر دلایلی عدالت را با توجه به اعمال و اعتقادات خود تعریف کرده‌اند (Kirk, 1993: 4).

وقتی صحبت از تبیین مفاهیم است هرکدام از ما به زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی خاص خود و نیز عقلانیت خود تکیه می‌زنیم در صورتی که در گذشته درک ما از بحث مفاهیم این بود که گویی فلاسفه گردهم می‌آیند و بحث می‌کنند تا با کندوکاو معانی و مفهومی را کشف کنند (حسینی، ۱۳۷۸: ۲۱-۲۲). عدالت از جمله کلمه‌هایی است که در اصطلاح واژه‌شناسی به آنها اسم معنی می‌گویند. اسم معنی^۱ به نام‌هایی گفته می‌شود که مفهومی تصویری از آنها در ذهن وجود دارد. در مقابل اسم ذات^۲ که بر مفاهیمی اطلاق می‌شود که مبتنی بر آن می‌توان یک شیئی مادی را از طریق حواس درک کرد. در تقسیم بندی دیگری که معمولاً صورت می‌پذیرد عدالت به عینی و ذهنی^۳ تقسیم می‌شود. در این تقسیم بندی عدالت را باید در ردیف مفاهیم ذهنی قرار داد، چراکه به‌طور عینی و مشهود قابل رؤیت نیست بلکه در اثر انتزاع بخشی از پدیده اجتماعی می‌توان به آن صفت عادلانه بودن یا ناعادلانه را اطلاق کرد. به عبارت دیگر اطلاق عدالت نوعی ارزشگذاری بر یک وضعیت و از این رو مفهومی اخلاقی است (میر سندسی، ۱۳۸۲: ۴۷). همچنین باید گفت مفاهیمی همچون عدالت که در یک فرایند تاریخی شکل می‌گیرند دارای تعریفی واحد، فرازمانی، فرامکانی نیستند. علی‌رغم مطالب ذکر شده باید گفت که تعاریف مختلفی از عدالت ارائه شده است که این تعاریف کمک بسیار زیادی در جامعه و بطور کلی در سطح جامعه بشری برای درک عدالت می‌کنند. با توجه به اینکه عدالت یک مفهوم اخلاقی است تمامی عواملی که در بوجود آوردن اخلاق یک جامعه تاثیر گذارند در بوجود آوردن عدالت نیز تاثیر دارند. بنابراین باید گفت که تعریفی خاص و واحد از عدالت وجود ندارد و هر متفکری و هر اندیشمند سیاسی نگرشی خاص نسبت به عدالت در طول تاریخ داشته است.

1 - Abstrat noun

2 - Concrete noun

3 - Objective - subjective

گفتار دوم: انواع عدالت

گرچه در فلسفه سیاسی غرب به عدالت توجه شده است ولی در هر دوره‌ای بعد خاصی از عدالت مورد تاکید قرار گرفته چنانکه در دوره کلاسیک عدالت از بعد سیاسی و در سده بیستم عدالت اجتماعی و اقتصادی مورد توجه قرار گرفت است. به طور کلی انواع کلی عدالت عبارتند از:

(۱) عدالت اقتصادی: برخی از شاخصه‌های این عدالت عبارتند از: برابری افراد در برخورداری از امکانات عمومی و برخورداری از مزیت‌ها و همین‌طور برابری در امور اولیه. منظور از امور اولیه امور اجتماعی همچون حق برخورداری از ثروت‌های عمومی، تعلق گرفتن محصول تولیدی هر فرد به خود آن فرد، توازن نسبی ثروت و درآمد، توزیع عادلانه آموزش و یا برابری امکانات آموزشی، امنیت شغلی و اقتصادی یا حمایت از بیکاران، اشتغال برابر، شایسته‌سالاری، فقدان دغدغه‌های اقتصادی در بین مردم است

(۲) عدالت سیاسی: تحقق خارجی دموکراسی و عدالت سیاسی موکول به تحقق ذهنی آنهاست. ارسطو در بیان عدالت سیاسی بر این اعتقاد است که بین زیر دستان و بالا دستان باید بهره‌هایی سودمندی‌هایی بصورت تصاعدی وجود داشته باشد. در واقع عدالت سیاسی تعالی است که میان افراد جامعه ایجاد می‌شود که اگر این تعادل وجود نداشته باشد و حاکمان بخواهند وجود آن را در جامعه ادعا کنند آن عدالت استعاره‌ای خواهند بود (مولی، ۱۳۸۸: ۶-۱۱). از نشانگان عدالت سیاسی تساوی همگان در برابر مجموع قوانین است. از سویی دیگر در عدالت سیاسی آنچه که اهمیت دارد رفتارها و کردارها و همین‌طور اخلاق‌های فردی حاکمان است. عدالت سیاسی در یک جامعه باید خود را در ساختار نظام حکومتی، نهادها، قوانین، نیروهای سیاسی و جامعه مدنی نشان دهد. نظام سیاسی با اتکا به نهادهایش عدالت سیاسی و آزادی انسان را ممکن می‌سازد. اما عدالت سیاسی صرف به معنای تامین شکلی دموکراسی و آزادی‌های فردی و اجتماعی جامعه را دچار چالش‌های متعدد خواهد کرد. این مساله بیانگر ارتباط بین آزادی و عدالت اجتماعی و عدالت سیاسی است چنانکه آزادی بدون عدالت اجتماعی یعنی اسارت مجرمان و از سوی دیگر عدالت اجتماعی بدون عدالت سیاسی به دیکتاتوری خواهد انجامید. شاید بتوان گفت که عدالت سیاسی پیش شرط تحقق عدالت اجتماعی است گرچه برخی عدالت اجتماعی را پیش شرط عدالت سیاسی می‌انگارند

(دستمالچی، ۱۳۸۳: ۲-۹). در مجموع عدالت سیاسی بیانگر تضمین برابری افراد در مقابل قانون می‌باشد.

۳) عدالت اجتماعی: اصطلاح عدالت اجتماعی در سده ۱۹ و در بین جامعه‌شناسان رایج شد و در سده بیستم رواج گسترده‌ای یافت. برخی از جامعه‌شناسان معتقدند که عدالت اجتماعی همه‌ی انواع عدالت‌ها را در بر می‌گیرد ولی برخی دیگر بیانگر عدالت توزیعی است. منظور علمای اجتماعی از عدالت این بود که تمامی قواعد حاکم بر افراد را باید در وجدان عمومی جستجو کرد و مبنای قواعد حقوقی عدالت اجتماعی است. از رعایت تناسب بین حق فردی و منافع عمومی است که عدالت اجتماعی به معنی واقعی خود تامین می‌شود. عدالت اجتماعی یکی از شعارهای اصلی همه ایدئولوژی‌ها، نهضت‌ها یا مکاتب سوسیالیستی است که پیش فرض اولیه آن عبارت است از برابری همه‌ی افراد جامعه یا تصور تمیز شده یا تکه‌تکه شده‌ای از اجتماع که هیچ‌گونه پیوند و سلسله‌مراتبی میان افراد تشکیل شده جامعه وجود ندارد (غنی‌نژاد، ۱۳۷۶: ۲۴-۲۷). به رغم این مساله باید گفت که زیر بنای عدالت شعار و مقبول‌ترین و رایج‌ترین اصل اخلاقی است یعنی آنچه را که برخورد نمی‌پسندی برای دیگران نیز روا مدار. نظریات مختلفی در باره عدالت اجتماعی وجود دارد که می‌توان به نظریه «استحقاقی» دیوید میلر و نوزیک و «فرصت‌های برابر» جان رالز اشاره کرد (حسینی، ۱۳۸۷: ۳۴-۴۰).

گفتار سوم: سیر تحول معنایی عدالت

اولین کسانی که به مساله عدالت اهمیت دادند سوفسطائیان بودند که نگرش منفی به عدالت داشتند و معتقد بودند که عدالت به مفهوم مطلق وجود ندارد و طبقه حاکمه با توجه به منافع خود آن را تعریف می‌کند. اما در اندیشه افلاطون با توجه به انسان‌شناسی و هستی‌شناسی این متفکر بزرگ مفهوم عدالت متفاوت می‌شود و عدالت صورتی عقلانی و فلسفی پیدا می‌کند که رویکردهای شایسته محوری و استحقاقی و همین‌طور مرتب‌ت و تناسب به‌عنوان رویکردهای اصلی به عدالت مورد تاکید قرار می‌گیرد. چنانکه افلاطون می‌گوید: عدالت یعنی هر چیزی سر جای خود، البته از نظر افلاطون و در یک دیدگاه اجتماعی تنها کسانی می‌توانند به عدالت برسند که در دامن فلسفه بزرگ شده باشند به‌همین دلیل معتقد بود که حکمرانی را به عقلاء باید سپرد (عنایت، ۱۳۷۷: ۵۲-۵۳). ارسطو نیز تقسیم‌بندی هشت‌گانه‌ای از عدالت ارائه کرد که در میان این انواع هشت‌گانه، عدالت توزیعی را برتر از همه دانست زیرا

او در اساس فکر خود عدل را نه در برابری بلکه در تناسب می‌داند (عنایت، ۱۳۷۷: ۱۱۱-۱۱۲) و اشاره دارد که پایگاه حقوق و امتیاز هر کسی در جامعه باید به اندازه توانمندی‌ها و شایستگی‌های او باشد. ارسطو با تقسیم‌بندی‌هایی که در زمینه عدالت دارد و آنها را به خاص و عام تقسیم می‌کند. در واقع به بسیاری از جنبه‌های عدالت تاکید می‌کند چرا که عدالت عام همه فضیلت‌ها را در بر می‌گیرد و عدالت خاص بیانگر مفهوم شایستگی است.

در دوره جدید آزادی به‌عنوان برترین ارزش بشری در مقابل عدالت قرار می‌گیرد و به تدریج جایگزین آن می‌شود و می‌توان گفت که اگر صحبتی، سخنی از عدالت بوده است به خاطر آزادی است. چنانکه در اندیشه‌ی متفکرانی چون جان لاک و یا مونتسکیو هدف نهایی حکومت تبدیل شدن به آزادی است. ماکیاول تعریفی نسبی یا به‌طور کلی نسبت‌گرایی در تعریف عدالت به وجود آورد و اینکه بین عدالت و سیاست در خاج از حاکمیت ارتباطی وجود دارد نفی می‌کند. در واقع از نظر او عدالت دارای اصول مشخصی در عالم واقع نیست بلکه این فضایل هستند که کیفیت آنرا مشخص می‌سازد. همچنان که اخلاقیات بر غیر اخلاقیات استوار است عدالت نیز می‌تواند بر بی‌عدالتی استوار باشد. ماکیاول با رویکرد رئالیستی معتقد بود که صرفاً با موعظه کردن نمی‌توان عدالت را ایجاد کرد. عدالت زمانی ایجاد می‌شود که بی‌عدالتی در جامعه کاملاً به امری بی‌فایده تبدیل شود (اشتراوس، ۱۳۷۳: ۵۰). ماکیاولی در جدا کردن سیاست از اخلاق درست به همان شیوه‌ی عمل کرد که هر علم دیگر باید خود را از نفوذ اخلاق دور نگاه دارد (بلوم، ۱۳۷۳: ۴۴۶).

هابز همانند اندیشمندان کلاسیک پذیرفت که عدالت یک حق طبیعی است. از نظر وی عدالت عبارت است از تعهداتی که فرد از روی نفع طلبی به اجرای آنها رضایت داده است. از نظر جان لاک قرارداد اجتماعی یعنی رضایت دادن افراد به ایجاد جامعه سیاسی که این رضایت بیانگر بر حق بودن و عادلانه بودن حکومت است. ولی سوال این است که آیا عملکردها و رفتارهای حکومت نیز به این ترتیب عادلانه می‌شود؟ هگل معتقد است آنچه را دولت می‌گوید عین عدالت است. اما کانت نگرشی وظیفه‌گرایانه به وظایف و کارکردهای دولت داشت از نظر کانت عدالت یعنی محتوای توافقی که افراد خردمند می‌بندند که توانایی‌های گوناگون آنها را در توافقتشان منعکس نمی‌سازد. در واقع انگیزه عدالت اساساً انگیزه اخلاقی است نه اقتصادی و نفع طلبانه (بشیریه، ۱۳۷۵: ۳۶). برداشت کانت از برابری اخلاقی افراد سنگ بنایی می‌شود که رالز دستور العمل خویش در مورد برابری نسبی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، یعنی جوهر دولت

رفاه لیبرال را با توجه به آن تدوین می‌کند (بلوم، ۱۳۷۳: ۷۴۴). در دوره روشنگری تصاویر و نمایش‌های مختلفی از عدالت ارائه می‌شود به‌طور مثال عدالت ادموند برک عدالت اشرافی است. عدالت لاک لیبرالی و عدالت سوسیالیست‌ها به گونه‌ای رادیکالی است گونه‌ای که هیچ وضعیت عادلانه‌ای نیست تا مورد اعتماد همگان باشد.

در اندیشه کارل مارکس گرچه به‌طور مستقیم به بحث عدالت اشاره‌ای نشده است اما با توجه به برخی از مفاهیم از جمله ارزش اضافی، استثمار کارگران، تضادهای نظام سرمایه‌داری به گونه‌ای غیر مستقیم به بحث عدالت و برابری توجه می‌شود. به‌طور کلی عدالت در نزد مارکسیست‌ها با توزیع ثروت، نفی مالکیت، طبقه و دولت، رهایی از نظام سرمایه‌داری و صنعت فرهنگی مرتبط است. سوسیالیست‌ها آزادی را در عدالت اجتماعی جستجو می‌کنند. بر اساس سوسیالیسم علمی پرودن عدالت مفهومی مجرد نیست و در قوانین وجود دارد به گونه‌ای می‌توان گفت که عدالت سوسیالیستی در مقابل عدالت توزیعی قرار می‌گیرد. در مارکسیسم برابری و آزادی ترجیح داده می‌شود به همین دلیل سوسیال دموکراسی بر آن است که تضاد برابری و آزادی را از راه التقاط سرمایه‌داری و سوسیالیسم حل کند (حقیقت، ۱۳۷۶: ۳۷۶-۳۷۴). در مجموع همه مارکسیست‌ها اعم از سوسیالیست‌های اولیه تا متاخر مانند فرانکفورتی‌ها، مارکسیست‌های تاریک‌گرا مانند والرشتاین، مارکسیست‌های هگلی مانند لوکاچ و گرامشی و مارکسیسم ساختاری همانند پولانزاس و آلتوسر نگرشی جمع‌گرایانه به عدالت دارند.

یکی از مفاهیم و نگرش‌های که در دهه‌های اخیر نسبت به عدالت بیش از گذشته مطرح شده است عدالت انتقالی^۱ است. عدالت انتقالی و سیاست‌های تطبیقی اغلب متقاطع بوده و نقاط مشترکی دارند. به‌عنوان مثال، نظریه‌های زیادی در زمینه متغیرهای سیاسی، به استفاده از روش‌های تطبیقی روی آورده و روش‌های مقایسه‌ای را پیشه کرده‌اند. اصل عدالت تطبیقی متأثر از یک پارادوکس و یا ابهام عملی است: با وجود محتوای روشن سیاسی، این نکته اغلب از سوی دانشمندان علوم سیاسی مسکوت مانده است که رشته عدالت انتقالی، دارای طبیعت و خصلتی بین رشته‌ای است و هنجارهای رایج آن به خوبی تعریف نشده‌اند و موانع زیادی بر سر تعریف «قوانین پوششی» و انجام آزمایش‌های تجربی در آن وجود دارد. در مقابل، این رشته از سوی برخی دانشمندانی که در رشته‌هایی غیر از علوم سیاسی فعالند با علاقه و خشنودی

1- Transitional Justice

زیادی مورد استقبال قرار گرفته است. آنها بر جنبه های حقوقی، اجتماعی، اخلاقی، فرهنگی و یا روانشناختی عدالت انتقالی تاکید می کنند (Esarini, 2009 : 11-19).

انواع عدالت انتقالی (به نقل از: Esarini)

رشته فرعی	اهداف	روشها
جنایی	کیفر یا پاداش	دادگاه (محلی، بین المللی، هردو و غیره)
تاریخی	یافتن حقیقت	مراجع رسمی حقیقت یابی، افشا و انتشار علنی یافته ها
جبران و ترمیم	سکنی مجدد قربانیان و تجمع مجدد آنها	اعاده و جبران خسارات، ترمیم، معذرت خواهی و یادآوری در مناسبت های گوناگون
اداری	به حاشیه راندن مقاماتی که همکاری های جدی در برقراری عدالت انجام نمی دهند	پاک سازی های اداری و امتحان و آزمایش و ارزیابی مجدد کارکنان سیستم اداری
نهادی	دموکراتیک کردن بیشتر سیستم اداری	اصلاحات نهادینه شده، برقراری و تبلیغ رعایت حقوق فردی و سیاسی
تقسیم مجدد	عدالت اجتماعی اقتصادی	اجرای حقوق اجتماعی اقتصادی، توزیع مجدد، اقدامات مثبت و عملی برای اصلاحات

گفتار چهارم : رویکردها به عدالت در سده بیستم

با توجه به اینکه هرگز توافقی در مورد ماهیت عدالت وجود نداشته و هنوز هم ندارد دیدگاه های مختلفی در این زمینه وجود دارد. همانطوری که گفته شد تاکید در اینجا بر عدالت توزیعی است که این عدالت بخش عمده و مسلط نظریات سیاسی از اواخر دهه ۶۰ را تشکیل می دهد. یعنی رعایت عدالت در توزیع منابع و امکانات که شامل قواعد مربوط به مالکیت، مبادله دارایی ها، قانون ارث، مالیات گیری و تنظیمات نهادی است که مولد ثروت یا مصرف کننده ثروت هستند.

الف) مکتب فایده گرایی: منظور از فایده خاصیتی است در هر چیزی که سبب می شود آن چیز نفع، مزیت، نیکی و خوشبختی به بار آورد و مانع از رخ دادن زیان، خسران و درد برای ذینفع می شود که نفعش مورد توجه است. اگر آن ذینفع اجتماع باشد فایده خوشبختی برای اجتماع است اما اگر ذینفع یک فرد باشد فایده آن خوشبختی برای یک فرد است. نظریه فایده گرایی از

سوی متفکرانی همچون بنتام ارائه شد که برای سیاستمداران جاذبه زیادی داشت این اصل هم ساده است و هم ظاهری علمی دارد و اساس دل‌بستگی و توجه هم آن چیزی است که بسیاری مغز اخلاق می‌دانند یعنی رفاه بشری (همپتن، ۱۳۸۰: ۲۱۶-۲۱۸).

ب) قراردادگرایی^۱ در اندیشه‌های جان رالز^۲: جان رالز با بازسازی فلسفه سیاسی در نیمه دوم سده ۲۰ نظریه عدالت خود را بر اساس سنت سیاسی کانت و بر مبنای قرارداد و توافقی عقلانی مطرح نمود. عدالت نخستین فضیلت نهادهای اجتماعی است. رالز در توضیح اهمیت یافتن صورهای مشترکی از عدالت برای تنظیم مناسبات اجتماعی خاطر نشان می‌سازد که افراد جامعه دریافت‌های گوناگونی از عدالت و بی‌عدالتی دارند و توافقی میان آنها وجود ندارد. تصور مشترک از عدالت است که در میان انسان‌هایی با هدف‌های گوناگون صلح مدنی ایجاد می‌کند، بنابراین تصور مشترکی از عدالت آغاز یک نظم مطلوب برای جامعه انسانی است. رالز نخست دو اصل عدالت را به‌عنوان اصول اخلاقی اولیه لیبرال دموکراسی معرفی می‌کند. اولاً هر فردی که در درون یک نهاد یا تحت تأثیر آن قرار دارد، حقی مساوی نسبت به آزادی به وسیع‌ترین معنای آن دارد که در عین حال با آزادی مشابهی برای همگان سازگار باشد. ثانیاً نابرابری‌هایی که به موجب ساختار نهادها تعیین و حفظ می‌شود، دل‌خواهانه و خودسرانه است مگر آنکه عقلاً بتوان انتظار داشت که به نفع همگان است (بشیریه، ۱۳۷۵ ب: ۳۹).

مفهوم وضعیت اولیه که بنای دولت رفاه رالز است، قلب و مغز نظریه او را تشکیل می‌دهد. رالز در زمینه اصول وضعیت اولیه می‌گوید؛ نخستین اصل برابری در تعیین حقوق و تکالیف اساسی را اقتضا می‌کند و دومی مقتضای نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی است. او در فرمول اول بر این اعتقاد است که نخست اینکه هر شخص حق برابر برای برخورداری از آزادی‌های اساسی مشابه آزادی دیگران را دارد و دوم نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی را باید به گونه‌ای ترتیب داد که هم به‌طور معقول به نفع هر فرد باشد با مقام و موقعیت که به روی همه افراد باز است بستگی داشته باشد (بلوم، ۱۳۷۳: ۷۵۱-۷۵۲). بر طبق اصل اول عدالت رالز، می‌باید ثروت از طبقات بالا به طبقات پایین سرازیر شود و دولت به این منظور در برابر گرایش عمومی بازار به تمرکز ثروت موانعی ایجاد کند. اما بر طبق اصل دوم عدالت این گونه توزیع ثروت‌ها و

1- Conventionalism

2- John Rawls

دخالت‌های دولتی نباید از حدی فراتر رود که کارایی و تولید اقتصادی را کاهش دهد و به انگیزه عمل افراد آسیب برساند (بشیریه، ۱۳۷۵: ب: ۴۰).

هدف اساسی جان رالز این است که در چارچوب افکار و اندیشه‌های لیبرالیسم و آزادیخواهی عدالتی بوجود بیاورد که مشکلات و چالش‌های دهه‌های اخیر جهان مدرن را و در واقع چالش‌های لیبرالیسم را بر طرف کند. به همین دلیل باید گفت اندیشه جان رالز در تقابل با لیبرالیسم نیست. در واقع این متفکر از چارچوب و بستر آزادی به عدالت می‌نگرد و تلاش دارد تا یک نوع برابری منطقی و عقلانی میان انسانها ایجاد کند. برخی از پیش شرط‌های وضع قرارداد برای تحقق عدالت عبارتند از: (۱) خود را بدست حجاب جهل سپردن به نحوی که فرد فقط شخصیتی اخلاقی به حساب آید؛ (۲) خواستار حداکثر مقدار ممکن از خیرهای اولیه برای خود و خانواده خود شدن؛ (۳) دانستن اینکه شرایط عدالت در خود جامعه او اعمال خواهد شد؛ (۴) هر درک و فهم پیشنهادی از عدالت را تابع مقیدات مفهوم حقوق کرد، (۵) انسانها با توجه به اصول مختلف درکی از عدالت را انتخاب می‌کنند که اجازه نمی‌دهد هیچ فردی فدای جمع شود (همپتن، ۱۳۸۰: ۲۴۰-۲۴۳). در واقع رالز معتقد است که باید نظام عدالتی بوجود آید که با همه رفتار یکسان و برابری داشته باشد فارغ از اینکه انسان‌ها از چه استعداد، نژاد، امکانات و ویژگی‌هایی برخوردارند. اندیشه‌های رالز با انتقادات بسیار زیادی مواجه شد. برخی از دید کاربردی نشدن یا فقدان عملیاتی شدن آن سخن گفتند، برخی دیگر از بعد جامعه‌شناسی به این مساله نگاه کردند. برخی دیگر دیدگاه روانشناسی رالز را مورد نقد قرار دادند. برخی دیگر از زاویه لیبرالیسم و دفاع از لیبرالیسم به انتقاد از وی پرداختند که یکی از این نظریات اختیارگرایی بود که بیشتر از سوی نئو لیبرال‌ها از جمله نوزیک در کتاب آنارشی و اوتوپیا ارائه گردید. (همان: ۲۴۳-۲۵۰).

راولز و هابرماس موافقند که: اولاً تمامیت ارضی ملی باید در مقابل مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر، محدود شود و به عبارتی هرگاه تناقضی بین تمامیت ارضی و رعایت اصول اعلامیه جهانی جهانی حقوق بشر پیش آید، رعایت اصول حقوق بشر مرجح بر تمامیت ارضی کشورهاست. نکته دوم اینکه مردم کشورهای مختلف جهان باید مجاز باشند اصول اعلامیه جهانی حقوق بشر را متناسب با سنت‌های ویژه سیاسی مستقر در کشورشان تفسیر نمایند و حداقل محدودیت‌های موجود سیاسی در داخل کشورشان را رعایت نمایند. (به‌عنوان مثال سعی نکنند نهادهای قضایی جدیدی برای احقاق حقوق خود بر پا دارند و تلاش نمایند در

چارچوب سیستم قضایی موجود اجزاء اعلامیه جهانی حقوق بشر رعایت گردد. در عین حال این دو دانشمند (راولز و هابرماس) راجع به طبیعت و ذات محدودیت‌های داخلی کشورها در اجرای اصول اعلامیه جهانی حقوق بشر توافق ندارند. در اینجا هابرماس اعلام می‌دارد که محتوای این گونه محدودیت‌ها باید مطابق با نرم‌های موجود در دموکراسی‌های لیبرال باشد این در حالی است که راولز، نتیجه‌گیری هابرماس را قبول ندارد. این عدم توافق دو دانشمند انعکاسی از تفاوت‌های موجود در اصول لیبرالی است که آنها مایل بودند بزرگنمایی کنند و همچنین تفاوت‌های موازی است که آنها در ارزیابی‌های خود از وحدت سیاسی و آزادی اقتصادی مردم دارند. تفاوت دیدگاه‌های این دو اندیشمند، تا حدودی از حداقل نابرابری اقتصادی بین ملل مختلف تاثیر پذیرفته است (Ingram, 2008 1-4).

به‌طور کلی جان رالز مفهومی از عدالت ارایه می‌کند که همان نظریه آشنای قرار داد اجتماعی لاک، روسو و کانت را تعمیم داده و آن را به سطح بالاتری از انتزاع کشانده است. هدف رالز ارایه راهی زنده‌تر در برابر آموزه‌های فایده‌گرایانه‌ای است که از مدت‌ها قبل بر سنت فلسفی ما سایه افکنده‌اند و عدالت را با توجه به بیشترین موازنه خالص ارضای نیازها تعریف می‌کند (بلوم، ۱۳۷۳: ۷۴۹-۷۴۸). به همین دلیل می‌توان گفت منظومه معرفتی غرب درباره عدالت در سده بیستم تداوم نگرش گذشته غرب بخصوص دوره سده هیجدهم است که یکی از مهمترین دلایل آن را باید در وجود شباهت ساختاری و معنایی بحران‌های مدرنیته در چند سده اخیر جستجو کرد.

ج) اختیارگرایی^۱ در اندیشه‌های رابرت نوزیک^۲؛ یکی از متفکران بزرگ نئولیبرال که با اهداف مختلفی از جمله تبیین اندیشه‌های نئولیبرالیسم و پاسخگویی به مشکلات جامعه و همین‌طور در واکنش به نظریه جان رالز به ارائه اندیشه‌هایی پرداخت که از یک سو به دفاع از آزادی و عدم دخالت دولت در امور خصوصی مردم و کاهش نقش دولت تاکید کرده باشد و از سویی دیگر به چگونگی تحقق عدالت در شرایط کنونی پرداخته باشد، رابرت نوزیک است.

رابرت نوزیک به نقش دولت‌ها در تأمین عدالت توزیعی حمله می‌برد و به جای آن نظریه خود را در خصوص عدالت استحقاقی^۳ عرصه می‌کند و نظریه عدالت خود را بر اساس سه اصل

1 - Libertarianism

2 - Robert Nozick

3 - Entitlement Theory of Justice

قرار داد: ۱- اصل عدالت در کسب، یعنی این افراد از روی استحقاق به اشیاء و کالاها دست یابند؛ ۲- عدالت در انتقال، یعنی افراد به صورت داوطلبانه چیزها را به یکدیگر واگذار کنند؛ ۳- اصل اصلاح بی‌عدالتی، وقتی دو اصل اول نقض شود که این امر خود ممکن است مستلزم دخالت قابل ملاحظه‌ای از جانب حکومت در برخی موارد باشد (بشیریه، ۱۳۷۴ الف: ۱۰۲-۱۰۳). نوزیک معتقد است که هر طرح توزیعی که از حد ایجاد صلح، نظم و امنیت مالکیت فراتر رود عادلانه نیست (بلوم، ۱۳۷۳: ۹۲۵). اوج منطقی نظریه نوزیک در مورد وضعیت انسان همان نظریه شایستگی عدالت است که بدین گونه به شرح آن می‌پردازد؛ از هر کس به اندازه‌ای که خود برای انجام دادن بر می‌گزیند، به هر کس به اندازه‌ای که خود او برای خود می‌سازد (بلوم، ۱۳۷۳: ۹۲۸).

نظریه استحقاقی نوزیک شامل ۳ اصل است: ۱) شخصی که مطابق اصل عدالت چیزی را بدست می‌آورد مستحق داشتن آن چیز باشد؛ ۲) اصل عدالت در انتقال یعنی فردی که چیزی را بدست می‌آورد مستحق آن می‌باشد؛ ۳) تاکید بر اعمال مکرر اصول مختلف عدالت بخصوص در زمینه بحث‌های آزادی و برابری در رسیدن و رفتارهای یکسان در واقع اصولی که در ابتدا رالز بر آن تاکید کرد و همین‌طور خود نوزیک در اصل اول و دوم به آن اشاره کرده است. توجه کنید که درک و فهم نوزیکی از عدالت صرفاً متضمن دفاع از نظام بازار آزاد و نظام سرمایه‌داری است یعنی نظام تجارت، قرارداد و در اختیار قرار گرفتن کالاها توسط افراد و شرکت‌ها بدون ممانعت از سوی دولت و در واقع مالکیت خصوصی وجود خواهد داشت. نوزیک فرض را بر این می‌گذارد که اصل عدالت در انتقال شامل قواعدی است که می‌گوید چه چیزهایی انتقالشان از طریق قرارداد و معامله مشروع است. در اینجا وی تاحدودی به اندیشه لاک نزدیک می‌شود. به‌طور کلی این متفکر سیاسی درصدد ایجاد رابطه مناسب بین فرد و اجتماع و عدالت و مالکیت می‌باشد. از سویی دیگر در بحث عدالت نقش دولت مورد توجه قرار می‌گیرد. وی در ابتدا به انتقاد از رالز می‌پردازد که نظریه رالز متضمن دخالت دولت می‌باشد و حتی دخالت به گونه‌ای است که آزادی‌های فردی را نقض می‌کند. گرچه نوزیک نیز در ارائه اندیشه‌های خود به نقش دولت اشاره می‌کند (همپتن، ۱۳۸۰: ۲۵۱-۲۶۶). در واقع می‌توان گفت که اندیشه‌ها و سرمشق‌های فلسفی نوزیک در باب عدالت را باید در موضوعاتی از قبیل ناکامی‌های دولت رفاهی، تشدید بحران‌های اخلاقی غرب و ... مورد بررسی قرار داد. به عبارت دیگر متفکرانی

همچون نوزیک بحران‌های مدرنیته را در عملکرد آن در طول سده‌های گذشته می‌داند و به‌همین دلیل خواستار بازگشت به مدرنیته اولیه هستند.

ه) مساوات طلبی^۱ در اندیشه‌های رونالد دوورکین^۲: اندیشه‌های مساوات طلبی نسبتی خاص با اندیشه‌های عدالت طلبانه دوره کلاسیک یعنی اندیشه‌های افلاطون و ارسطو و همین‌طور اندیشه‌های سوسیالیستی دارد. به هر حال یکی از دغدغه‌های بشری در طول تاریخ ایجاد برابری و تساوی میان انسان‌ها بوده است ولی همیشه این سوال مطرح بوده است که مساوات و برابری در چه چیزی است؟ در پاسخ به این سوال دو اندیشه مختلف شکل گرفته است: (۱) مساوات طلبی رفاهی، (۲) مساوات طلبی در امکانات.

مساوات طلبی رفاهی بیشتر در میان کسانی مطرح شده است که نگرش اجتماعی یا جامعه‌گرایانه دارند. در نتیجه نقش دولت برجسته می‌شود اما در عین حال خواهان این هستند که رفاه بصورت فردی و نه بصورت اجتماعی مورد تاکید قرارگیرد. نکته مهم در این نگرش اینست که انسانها درک روشنی از رفاه ندارند و یا اینکه آیا خوشبختی فرد با جامعه جداست؟ چیزی که دوورکین از آن دفاع می‌کند نحوه‌ای از توزیع امکانات است که در عین اینکه منجر به این نمی‌شود که همگان همان مقدار از منابع و امکانات را دریافت کنند به هر صورت همگان را از سهم خویش راضی نگه می‌دارد و این توان را به شخص می‌دهد که خود با مسوولیت خود ببیند که با این مقدار سهمی که دریافت کرده است چگونه سلیقه و رفاهش را تامین می‌کند. در واقع این متفکر به ایجاد ارتباط بین اختیارات و امکانات با مسوولیت‌ها می‌پردازد. گرچه تفسیرها و ارزش‌گذاری‌های متفاوتی از مساله امکانات و مسوولیت افراد وجود دارد ولی نکته مهم اینست که همگان شانس به نسبه برابر با دیگران دارند. به عبارت دیگر ساختارها و بنیادهای تحقق عدالت باید بطور برابر ایجاد شود. واژه‌ای که خود او برای این برابری بکار می‌برد حراج یا تمهیدی بازاری است. با این توضیح که معیار حقیقی برای تخصیص امکانات و منابع از جامعه به زندگی یک شخص با پرسیدن اینکه آن امکانات چقدر برای دیگران اهمیت دارد تثبیت می‌شود. این امر کاملاً مشخص می‌کند که بهای معین شده به این طریق در درکی که شخص از این دارد که چه چیزی به حق مال اوست و در داوری دیگران که چه نوع زندگی

1 - Equality

2 - Ronald Dworkin

باید او داشته باشد تجلی می‌یابد و به این امر اعتبار عدالتی می‌بخشد. به هر حال انسان‌ها با توجه به امکاناتی که در جامعه دارند اختیار بهره‌برداری و استفاده دارند. با توجه به این بهره‌برداری است که آن امکانات برای آنها ارزش پیدا می‌کند (همان: ۲۶۶-۲۷۷).

ی) نظریه خودجوشی^۱ در اندیشه فون هایک^۲: یکی از بزرگترین اندیشمندان معاصر جهان مدرن و همین‌طور نظریه نئولیبرالیسم فون هایک است. وی با توجه به اندیشه‌های مهم و تاثیرگذاری که برای چالش‌های کنونی مدرنیته ارائه نموده اهمیت اساسی در فلسفه سیاسی معاصر پیدا کرده است. بطور کلی وی از بعد اقتصادی و جنبه اقتصادی به تمامی مسائل می‌بخشد. از نظر او در هر زمانی که دولت با هدف عدالت طلبی و آزادی و بهبود زندگی انسانها وارد عرصه اجتماعی شده نه تنها مشکلات بشری را حل نکرده بلکه باعث افزایش مشکلات اجتماع شده است. چنانکه وی معتقد است نظم خو جوش بهتر از دخالت دولت می‌تواند باعث سعادت انسانها شود. هایک از سه امر بزرگ در تمدن اروپایی نام می‌برد؛ صلح، آزادی و عدالت، که دخالت دولت در اقتصاد تحت عنوان عدالت اجتماعی اصل آزادی را خدشه‌دار کرده است و تاکید بر عدالت توزیعی موجب گستردگی اجبار دولتی شده و در نتیجه آزادی فردی در معرض خطر قرار گرفته است (بشیریه، ۱۳۷۴ الف: ۱۴۵). از نظر هایک عدالت توزیعی سوسیالیسم بنا به دلایلی از جمله در نظر گرفتن وضعیت اجتماعی، نادیده گرفتن بازار، بی‌توجهی به ویژگی‌های روانشناختی و جامعه‌شناختی، در تقابل قرار گرفتن با آزادی و ویژگی‌های فردی برای یک جامعه مفید و کارا نخواهد بود. از سویی دیگر دولت نمی‌تواند نیازهای جامعه را بطور کامل بر طرف نماید چرا که دولت بسیاری از مسائل انسانی را نادیده می‌گیرد و خود باعث بوجد آمدن مشکلات زیادی از جمله عدم تحقق عدالت واقعی در جامعه می‌شود. به همین دلیل وی مالکیت خصوصی را بهترین عنصر و شاخص برای عدالت می‌داند و تحقق عدالت را به نظم خو جوش واگذار می‌کند و هرگونه تجاوز به مالکیت را بی‌عدالتی تلقی می‌کند.

به نظر هایک فرآیند بازار نه عادلانه و نه غیر عادلانه است، زیرا نتایج عمدی و پیش‌بینی شده نیستند، بلکه متکی به مجموعه‌ای از شرایطاند که هیچ کس آنها را در کلیتشان نمی‌شناسد. بنابراین تقاضای عدالت از فرآیند بازار به نظر تنها عمل انسان را می‌توان عادلانه یا

1 - Catallaxy

2 - Friedrich August von hayak

ناعادلانه خواند. سخن گفتن از عدالت همواره به این معنی است که کسی یا کسانی می‌باید یا نمی‌باید عملی را انجام داده باشند و این باید و نباید به نوبه خود متضمن تصدیق وجود قواعدی است که شرایطی را معین می‌کنند که درون آنها نوع خاصی از عمل ممنوع یا لازم است (بشیریه، ۱۳۷۵ الف: ۱۹).

به نظر هایک عدالت اجتماعی نه تنها در مورد اعمال و رفتار افراد بلکه در مورد کلی وضعیت اجتماعی به کار برده می‌شود. توسل به اندیشه عدالت اجتماعی اینک به صورت متداول‌ترین و موثرترین استدلال در مباحث سیاسی درآمده است. تقریباً همه تقاضاها برای اقدامات حکومتی در مباحث سیاسی درآمده است. به نظر هایک مفهوم عدالت اجتماعی ناقض اصول قانون عادلانه و آزادی است، چرا که از یک سو جامعه در اندیشه عدالت اجتماعی بر زندگی مردم مسلط می‌شوند و از مقطع خودجوش خارج می‌شود و از طرف دیگر حکومت نمی‌تواند آگاهی لازم برای اصلاح و تصحیح فرایندهای بازاری را در اختیار داشته باشد که خود دخالت دولت مخل آزادی خواهد بود (بشیریه، ۱۳۷۵ الف: ۲۲-۲۳).

در سده ۲۰ مفهوم عدالت در چند دهه اول چندان مورد توجه قرار نگرفت اما به تدریج با توجه به اینکه جامعه غرب با مشکلات اساسی مواجه شد در نزد برخی از متفکران و همین‌طور برخی مکاتب عدالت مورد تاکید قرار گرفته چنانکه در مکتب نئولیبرالی‌ها یا دولت حداقل به بحث عدالت توجه شده است به‌عنوان مثال میلتون فریدمن اعتقاد دارد که در اقتصاد سرمایه‌داری تاکید به برابری فردی به زیان آزادی فردی تمام شده است. به نظر وی همه کسانی که با عدالت اجتماعی مخالفت می‌کنند به نوعی به دولت حداقل اعتقاد دارند (بشیریه، ۱۳۷۴ الف: ۱۴۲-۱۴۴).

مکتب جامعه‌گرایان بر این اعتقاد است که برای برقراری عدالت نباید قلمروها بر یکدیگر تسلط پیدا کنند و باید بین قلمروها تفکیک قائل شد و تفسیر از عدالت در هر جامعه‌ای باید به گونه‌ای باشد که با دیگر ارزشهای آن جامعه سازگاری و پیوستگی داشته باشد. بنابراین معیار کلی جهانی برای عدالت وجود ندارد. به گفته مک اینتایر تفاوت‌ها در مفاهیم صرفاً تفاوت دیدگاه‌ها نیست بلکه اینست که هر کدام از دیدگاه‌ها و مکاتب بر نوع خاصی از تعقل بنا نهاده شده است (حسینی، ۱۳۷۷: ۲۷-۳۰). به‌طور کلی با توجه به ناکارآمدی اندیشه‌ها و تئوری‌های گذشته و درگیر شدن جهان بخصوص جهان غرب با چالش‌های اساسی و ناتوانی لیبرال‌ها و سوسیالیست‌های معاصر در پاسخگویی به مشکلات، برخی از متفکران همانند جان رالز، رابرت

نوزیک، والزر، هابرماس به طرح اندیشه های آرمانی پرداختند و به گونه‌ای سعی کردند بین لیبرالیسم و سوسیالیسم و بین آزادی، برابری و همبستگی اجتماعی ترکیب مناسبی بوجود بیاورند. هابرماس و والزر تلاش کردند که تئوری مجرد و جهان شمولی در مورد یک جهان آرمانی تدوین کنند و موقعیت مثالی، ایده آلیستی، نمادین از کنش و تفکر انسان بیاورند که محور حرکت انسان به سوی عدالت و آزادی باشد.

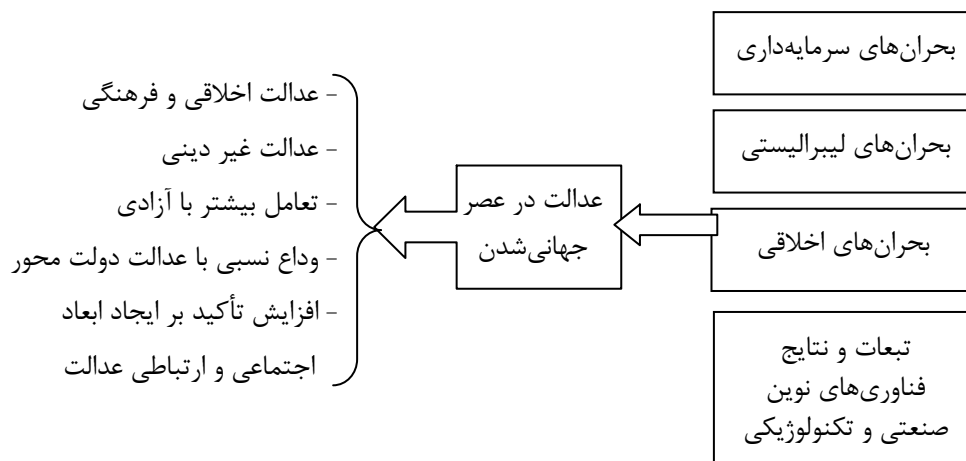
پست مدرن ها نیز معتقدند که عدالت و مفاهیمی از این قبیل صرفاً تصوراتی است که در جوامع مختلف به‌عنوان ابزار کسب قدرت اقتصادی و سیاسی یا سلاحی برای مبارزه با قدرت اختراع شده و بکار رفته است. از نظر پست مدرن ها عدالت در چارچوب گفتمان ها تعیین می‌یابد؛ یا به عبارتی دیگر عدالت و دیگر مفاهیم در رابطه با قدرت معنا می‌شوند. چنانکه فوکو می‌گوید: به نظر من خود مفهوم عدالت یکی از تصوراتی است که در جوامع مختلف به‌عنوان ابزار کسب قدرت اقتصادی و سیاسی با سلاحی برای مبارزه با قدرت، اختراع شده و بکار رفته است (فولادوند، ۱۳۷۶: ۴۸-۴۹).

در قرن بیستم بیشتر لیبرال‌های راست گرا مانند هایک، رابرت نوزیک و فریدمن برابری را مخل آزادی و غیر قابل جمع با آن می‌دانند و سخن گفتن از عدالت اجتماعی را در جامعه مرکب از افراد آزاد موجب پیدایش قدرتی برتر و سلب آزادی انسانها می‌شمارند. از سوی دیگر، اغلب لیبرال‌های چپ گرا مانند لاسکی، آر اچ تاوونی و جان دیویی منکر وجود تعارض میان آزادی و برابری هستند (بشیریه، ۱۳۷۴ الف: ۴۰).

در مجموع می‌توان گفت که با توجه با افزایش تحولات و چالش‌ها در سده اخیر رویکردهای مختلفی از عدالت ارایه شده است. گرچه بخشی از این رویکردها از گذشته نشأت گرفته‌اند، ولی باید گفت که عدالت در سده بیستم با توجه به تحولات در عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... متمایز از سده‌های گذشته است، چنانکه در این سده نگرش‌هایی همچون اخلاق گرایی، توهم گرایی، گذار از دولت، ایده‌آل‌گرا، آزادی مابانه و... از سوی فلاسفه سیاسی ارایه شد.

نتیجه گیری

مفهوم عدالت در گذر زمان، بخصوص در سده بیستم تحولات معنایی و کارکردی خاصی را پشت سر گذرانده است. آنچه که در ابتدا از اهمیت خاصی برخوردار است خاستگاه‌ها و بسترهای اصلی عدالت در این سده و عصر حاضر است. تأثیر و تبعات این خاستگاه‌ها را می‌توان این گونه بیان داشت:



در واقع می‌توان گفت که عدالت در عصر منتهی به دوره اطلاعات در چارچوب گفتمانی خاصی شکل گرفته است که این گفتمان دربرگیرنده مسایل مختلفی در عرصه‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، تکنولوژیکی و به طور کلی مقوله مدرنیته‌ای بوده است.

معنای کارکردی و مفهومی عدالت	شاخص‌های بحران	مجموعه عوامل
<ul style="list-style-type: none"> - توجه اولیه به برابری اقتصادی - توجه به حوزه عمومی - عدالت اجتماعی 	<ul style="list-style-type: none"> - تبعیض‌های اجتماعی - تبعیض‌های جنسیتی - ناکارآمدی آزادی - ناکارآمدی در تحقق سعادت و فضیلت بشری و ... 	بحران‌های لیبرالیستی
<ul style="list-style-type: none"> - عدالت بسترساز آزادی - برابری در انسانیت 	<ul style="list-style-type: none"> - شکاف‌های طبقاتی - رکود و تورم - دولت مدافع سرمایه‌داران و مالکان 	بحران‌های سرمایه‌داری
<ul style="list-style-type: none"> - ارزش‌های اخلاقی دینی - خاستگاه عدالت و ... 	<ul style="list-style-type: none"> - صنعت فرهنگ - الیناسیون - بحران‌های اخلاقی و روان‌شناختی 	فناوری‌های نوین تکنولوژیکی و رسانه‌ای
	<ul style="list-style-type: none"> - نگرش منفی به مدرنیته - بحران‌های اخلاقی - بحران‌های طبقاتی و ... 	جنگ‌ها و انقلابها

در مجموع منظومه معرفتی غرب در قرن بیستم بیانگر این است که مفهوم عدالت از ویژگی‌ها و مؤلفه‌های خاصی برخوردار بوده است. چنانکه در این زمینه می‌توان به گذار از گفتمان مدرنیته به گفتمان پست مدرنیته و رهایی از چارچوب و اصول بسته مدرنیته و تحولی که در این زمینه از نگرش مثبت به عدالت به نگرش توهم‌آمیز و منفی به عدالت شکل گرفت، اشاره داشت. همچنین باید گفت که با صعود و سقوط مارکسیسم تحولات معنایی و کارکردی خاصی در عدالت به وجود آمد چنانکه می‌توان گفت فروپاشی مارکسیسم باعث افزایش شکل‌گیری نگرش بدبینانه به عدالت دولت محوری و در نتیجه شکل‌گیری عدالت اجتماعی و خودجوشی شد. نکته مهم دیگر این است که مفهوم عدالت رابطه بسیار نزدیکی با تعریف و نگرش به سیاست و اهداف آن در سده بیستم داشته است. در اواخر این سده با توجه به تعریف حداقلی از سیاست (دولت) و همچنین توجه به سیاست از ابعاد اجتماعی و غیردولتی، عدالت نیز بعد اجتماعی، ارتباطی و حوزه عمومی بیشتری از گذشته یافته است و در واقع تحقق عدالت در جامعه در گرو کاهش مداخلات دولت در عرصه عمومی است. مؤلفه دیگر این که با توجه به ارتباط الزام وار و محوری عدالت با ارزش‌های اخلاقی در عصر کنونی عدالت ابعاد اخلاقی و ارزشی بیشتری دارد. در واقع می‌توان گفت که یکی از دلایل اساسی توجه به عدالت، بحران‌های اخلاقی و هویتی در غرب است. البته باید گفت که مفهوم عدالت در سده بیستم به گونه‌ای تدام مفهوم گذشته عدالت در فلسفه سیاسی است چنانکه رویکردهای منفی، مثبت و... در گذشته نیز مطرح شده‌اند. دو رویکرد محوری که نسبت به عدالت در همه دوره‌ها وجود داشته است عبارتند از: (۱) رویکرد منفی؛ با این توضیح که اولین رویکرد غالب در فلسفه سیاسی غرب و همینطور برخی از پست مدرن‌های فعلی همچون فوکو نگرشی منفی نسبت به عدالت داشتند. چرا که معتقد بودند مفاهیم مطلق اخلاقی وجود ندارد (نسبیت اخلاقی). اخلاق هم ساخته و هم پرداخته قدرت است و قدرت عدالت را آنچنان که به نفعش باشد تعریف می‌کند.

(۲) رویکرد مثبت: این رویکرد در بین اکثر اندیشمندان بشری در طول تاریخ وجود داشته است ولی هر کدام از مکاتب، فکر و اندیشه خاصی را نسبت به عدالت ارائه کرده است که برخی از این نگرش‌ها عبارتند از: الف) ماهیت‌گرا (اخلاقی): با این توضیح که به‌عنوان یک ارزش مطلق تلقی می‌شود که در ذات بشری وجود دارد و تمامی تلاشها باید در راستای تحقق این ارزش باشد؛ ب) رویکرد نتیجه‌گرا: با این توضیح که یکی از مسوولیت‌ها و کارکردهای دولت و درواقع

مهمترین کار ویژه دولت تحقق عدالت می باشد؛ ج) رویکرد سیستمی: با این توضیح که دولت وظیفه اساسی تحقق عدالت را بر عهده دارد چنانکه هگل به این مساله اشاره می کند. در واقع ماهیت دولت کارکردهای آن و برنامه و سیاست‌های آن بیانگر عدالت می‌باشد؛ د) جامعه محور: با این توضیح که برخی از متفکران فضائل اخلاقی را با توجه به نگرش‌های اکثریت جامعه مورد تاکید قرار می‌دهند. در واقع هر آنچه را که عرف یک جامعه یا اکثریت بگویند چنانکه متفکرانی همچون راسل و هیوم گفته‌اند: عدالت چیزی است که وجدان عمومی یا اکثریت قاطع مردم آن را عدالت بدانند.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- اشتراوس، لئو (۱۳۷۳). *فلسفه سیاسی چیست؟*. ترجمه فرهنگ رجایی. تهران: علمی و فرهنگی.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۴الف). *دولت عقل*. تهران: علوم نوین.
- _____ (۱۳۷۴ب). «تاریخ اندیشه‌ها و جنبش‌های سیاسی در قرن بیستم؛ اندیشه‌های لیبرال دموکراتیک»، *مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۹۵ و ۹۶، مرداد و شهریور.
- _____ (۱۳۷۵الف). «اندیشه‌های فردریش هایک»، *مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۱۰۳-۱۰۴، فروردین و اردیبهشت.
- _____ (۱۳۷۵ب). «فلسفه سیاسی جان رالز»، *مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی*، شماره ۱۱۰-۱۰۹، مهر و آبان.
- بلوم، ویلیام تی (۱۳۷۳). *نظریه‌های نظام سیاسی*. ترجمه احمدتدین. تهران: آران.
- حسینی، بهشتی علیرضا (۱۳۷۷). *پسا تجددگرایی و جامعه امروز ایران*. تهران: نشر فرهنگ اسلامی.
- _____ (۱۳۷۸). *مبانی معرفت شناختی نظریه عدالت اجتماعی*. تهران: موسسه توسعه دانش و پژوهش ایران.
- حقیقت، سیدصادق (۱۳۷۶). «اصول عدالت سیاسی»، *فصلنامه نقد و نظر*، شماره دوم و سوم، بهار و تابستان.
- دستمالچی، پرویز (۱۳۸۳). «سیاست و عدالت»، *هفته‌نامه مهر*، شماره ۴.
- عنایت، حمید (۱۳۷۵). *بنیاد فلسفه سیاسی در غرب*. تهران: زمستان.

غنی‌نژاد، موسی (۱۳۷۶). «اقتراح دین و عدالت»، فصلنامه نقد و نظر، شماره دوم و سوم، بهار و تابستان.

فولادوند، عزت‌ا... (۱۳۷۶). خرد در سیاست. تهران: طرح نو.

کیخا، نجمه (۱۳۷۶). «مفهوم و ساز و کارهای تحقق عدالت اجتماعی»، فصلنامه علوم سیاسی، سال هفتم، شماره ۲۶، تابستان.

مولی، آکین (۱۳۸۸). زن از دیدگاه فلسفه سیاسی غرب. ترجمه نوریزاده. سایت www.falsafeh.com

میرسندسی، سیدمحمد (۱۳۸۲). «مفهوم‌سازی عدالت»، فصلنامه مصباح، شماره ۴۶.

نوذری، حسینعلی (۱۳۸۱). بازخوانی هابرماس. تهران: چشمه.

همپتن، جین (۱۳۸۰). فلسفه سیاسی. ترجمه خشایار دیهیمی. تهران: طرح نو.

ب) منابع انگلیسی

Esarini, Paola (2009). "Transitional Justice." **The SAGE Handbook of Comparative Politics**. 2009. SAGE Publications. reference.com www.sage-

Ingram, David (2008). **Rawls and Habermas on International Justice**/Loyola University of Chicago class.cuseastbay.edu.

Kirk, Russell (1993). **The Meaning of Justice**. The Heritage Foundation.com.

